

هداية الغبي في اخلاق النبي (ص)

ترجمه و تلخيص

ابراهيم بن حسين فرضي

(متوفى ٧١٨)

از

اخلاق النبي و آدابه
پرتال جامع علوم انسانی
گناه انسانی و مطايرت فریبگی

تأليف

ابوالشيخ اصفهاني

(٢٧٤-٣٦٩)

تصحیح

احمد طاهري عراقی

پیشگفتار

سیره نویسی پس از واقندی (۱۳۰-۲۰۷) و ابن هشام (متوفی ۲۱۸) و ابن سعد (متوفی ۲۳۰) جهت دیگر یافت. برخلاف سیره نویسان پیشین که اهتمام اصلیشان به مواد تاریخی بود از اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم گرایش بیشتری به نقل و ضبط معجزات و داستانها و روایات اخلاقی پدید آمد که برخی از آنها را در منابع پیشین نمی توان یافت. در این دوره دو شاخه تازه در سیره نویسی روییدن گرفت: یکی دلایل بود و دیگر شمایل. در کتب دلایل اگرچه روایات و موادی تاریخی نیز هست ولی شمار آنها نسبت به معجزات و روایات اخلاقی بسیار اندک است. در این گرایش و تحول عوامل مختلف دینی و اجتماعی مؤثر بوده است که بخصوص از آن میان باید از افول معتزله از یک سو و رواج آراء عرفانی از سوی دیگر یاد کرد. اغلب مؤلفان کتب دلایل (از آن جمله ابونعمین اصفهانی صاحب دلایل النبوة و ابوسعید خرقوشی صاحب شرف النبوی) نیز از صوفیان یا متمایلان به تصوف بوده اند؛ و طبعاً نگرش اینان به تاریخ و سیره با مورخان و محدثان متفاوت بوده است.

و اما شاخه دیگر یعنی کتب شمایل فقط مشتمل است بر اخلاق و آداب و سلوک فردی و اجتماعی حضرت رسول اکرم (صلعم). کلمه «شمایل» جمع «شمیله» لغةً به معنای سرشت و خوی است، که سپس در اصطلاح به روایات اخلاق و آداب رسول (صلعم) اطلاق شده است.^۱ رواج این اصطلاح علی الظاهر پس از تألیف کتاب الشمائل النبویة است از ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (متوفی ۲۷۹) صاحب الجامع الصحیح که قدیمترین و مشهورترین اثر در این زمینه است.

مواد کتب شمایل را در منابع قدیمتر می توان یافت. هم در برخی از مصادر سیره فصولی در آداب و اخلاق رسول (صلعم) هست، و هم در جوامع حدیث.^۲ ولی مؤلفان کتب شمایل به تبع نیازی که جامعه اسلامی برای شناخت بیشتر و بهتر اخلاق و آداب رسول اکرم (صلعم)، اسوه حسنه مسلمان، داشته است روایات خاص اخلاق و آداب نبوی را جداگانه گرد آورده اند تا آنکه طالبان بجای جست و جو در کتب مفصل سیره و حدیث، مطلوب خود را در رسائلی کوتاه بیابند. آنچه در کتب شمایل آمده همه روایاتی است با سلسله اسانید از سماعات مؤلف. گفتیم که مشهورترین اثر در شمایل کتاب الشمائل النبویة ترمذی است. این کتاب هم به سبب حسن ترتیب و وثاقت روایات و هم به علت اعتبار مؤلف، شهرت و رواجی بسیار یافته

۱. قنوجی (ابجد العلوم، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۴۲) به جای «شمایل» تعبیر «علم آداب النبوة» را به کار برده است.

۲. مانند کتب صحیح بخاری و مسلم و ترمذی.

است و در طی قرون شروح و حواشی بسیار بر آن نوشته‌اند.^۳ از دیگر آثار کهن در شمایل که در قرون چهارم و پنجم نوشته شده است یکی اخلاق النبی است از ابوالشیخ اصفهانی (متوفی ۳۶۹) و دیگر شمائل النبی است از ابوالعباس جعفر بن محمد مستغفری (متوفی ۴۳۲) و الانوار فی شمائل النبی المختار از حسین بن مسعود بغوی (متوفی ۵۱۶). در این میان کتاب ابوالشیخ (بعد از ترمذی) به اعتبار مؤلفش که از محدثان نامی قرن چهارم است شهرت بیشتری دارد. متن آن چندین بار چاپ شده است و ترجمه‌ای قدیم بفارسی از آن بازمانده است که اینک برای نخستین بار آن را منتشر می‌کنیم.



ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان انصاری اصفهانی معروف به ابوالشیخ (متولد ۲۷۴، متوفی ۳۶۹) از محدثان نامی قرن چهارم است. اگرچه شهرت او بیشتر به حدیث است و آثار موجودش نیز در این علم است، شاگردش ابونعیم اصفهانی گوید که او تصانیفی در تفسیر و احکام نیز دارد.^۴ ابوالشیخ در حدیث از ثقات شمرده شده و ذهبی از او به عنوان «الامام المحافظ الصادق»^۵ و «مسند»^۶ یاد کرده است. از او ان نوجوانی بجد در طلب حدیث بود. در اصفهان از مشایخ بسیاری سماع کرد. حدود سال ۳۰۰ در طلب علم و سماع حدیث سفر آغاز کرد و در بلاد عراق و حجاز و حران و موصل مشایخ بسیاری را دید و از آنها روایت کرد.^۷ مدت ۶۰ سال در اصفهان حدیث می‌گفت و به تألیف مشغول بود جماعتی بسیار از او روایت کرده‌اند که از آن جمله‌اند: ابونعیم اصفهانی، ابوسعید مالینی، ابوبکر احمد بن عبدالرحمن شیرازی، ابن مردویه و ابن منده. گذشته از مقام علمی، ابوالشیخ مردی زاهد پیشه بود. همه منابع او را به زهد و صلاح و تقوی ستوده‌اند.^۸ یکی از آثار او کتاب نواب الاعمال بوده است در پنج مجلد و ذهبی از او روایت می‌کند^۹ که هیچ حدیثی را در آن ننوشته است مگر آنکه آن را بکار بسته و بدان عمل کرده باشد.

ابوالشیخ با همه اشتغال به عبادت و اعمال و حدیث گفتن، به تألیف و تحریر نیز مشغول

۳. برای تفصیل درباره شروح و حواشی آن رك: سزگین، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۹.

۴. ذکر اخبار اصفهان، ۶۰/۲.

۵. سیر اعلام النبلاء، ۲۷۶/۱۶.

۶. تذکره الحفاظ، ۹۴۵.

۷. ایضاً، ۹۴۶: شذرات الذهب، ۶۹/۳.

۸. از جمله رك: سیر اعلام النبلاء، ۲۷۸/۱۶؛ تذکره الحفاظ، ۹۴۶.

۹. سیر اعلام النبلاء، ۲۷۸/۱۶.

بوده است. ذهبی می گوید روزانه يك دسنه («دستجه») کاغذ را کتابت می کرد.^{۱۰} از آثار متعدد او شماری از میان رفته است و تعدادی باقی است. آنچه از میان رفته و فقط ذکرش در منابع هست عبارتست از: کتاب السنن (در چند مجلد) و کتاب الاذان و کتاب الفرائض و کتاب السنة و ثواب الاعمال در پنج مجلد^{۱۱} و تاریخی سنوای.^{۱۲} و اما از آثار باقی مانده اش یکی طبقات المحدثین باصبهان است که مهمترین اثر اوست. تنها نسخه خطی موجود این کتاب در کتابخانه ظاهریه دمشق محفوظ است و براساس این نسخه در سالهای اخیر دو چاپ مختلف از آن صورت گرفته است یکی به اهتمام عبدالغفور البلوشی (بیروت ۱۹۸۷، ۲ ج) و دیگری به اهتمام عبدالغفار البنداری و سید کسروی (بیروت ۱۹۸۹، ۲ ج).^{۱۳}

دیگر آثار موجودش عبارتست از: کتاب عظمة الله، اخلاق النبی، امثال النبی، کتاب النوادر والنتف و چند رساله در حدیث.^{۱۴}

اخلاق النبی و آدابہ کتابی است در شمایل و اخلاق نبی اکرم (صلعم) و به شیوه کتب قدما مجموعه ای است از احادیث نبوی و آثار صحابه با اسانید روایت آنها. موضوعات کتاب (مانند بسیاری از کتب قرن سوم) بنحو دقیقی تفکیک و تبویب نشده است. ولی آن روایات در پی یکدیگر آمده را می توان فی الجمله در چند دسته تقسیم بندی کرد: کتاب با حسن خلق رسول و عفو و رحمت و شجاعت و تواضع و چشم پوشی و رفق او آغاز می شود. پس از وصف راه رفتن و سخن گفتن و حزن و مزاح او به ذکر جامه و اثاث البیت و جنگ افزارها و اسب و استر او می پردازد. سپس روایاتی است درباره اکل و شرب پیامبر و آنگاه بیان روابط و رفتار اجتماعی آن حضرت است با دیگران. البته این تقسیم بندی کلی است و خلط و تداخل روایات در ابواب مختلف بسیار است.

از این کتاب دو نسخه خطی موجود است: یکی در بخارا و دیگری در کتابخانه اسکوریال اسپانیا.^{۱۵} در سال ۱۹۵۹ ابوالفضل عبدالله محمد الصدیق الغماری آن را براساس نسخه اسکوریال تصحیح و در قاهره به چاپ رسانید. پس از این، دو چاپ دیگر نیز از این کتاب صورت پذیرفت: یکی با اهتمام احمد محمد مرسی (قاهره ۱۹۸۱ که چاپی افست است از همان

۱۰ و ۱۱. ایضاً همان صفحه.

۱۲. النجوم الزاهرة، ۴/۱۳۶.

۱۳. مقالات آقای دکتر نصرالله پورجوادی در معرفی هر دو چاپ: نشر دانش، سال ۹ (۱۳۶۸)، ص ۵۳۶-۵۳۹ و سال

۱۰ (۱۳۶۸) ص ۴۸-۴۹.

۱۴. رك: سزگین، ۱/۲۰۱.

۱۵. ایضاً، همان صفحه.

تصحیح پیشین با حذف مقدمه مصحح اصلی و جایگزین کردن مقدمه‌ای سطحی! و دیگری بکوشش سیدالجمیلی (بیروت).

عنوان کتاب را بدین صورت (یعنی: اخلاق النبی و آداب) مصححان و ناشران نهاده‌اند، وضع مؤلف نیست. در نسخه خطی اسکوریال نیز عنوانی خاص در مقدمه و اوراق اولیه‌اش دیده نمی‌شود. در سماعات آخر نسخه از آن به «کتاب الاخلاق» تعبیر شده است.^{۱۶} اسماعیل پاشا آن را «الاخلاق النبویه» نامیده است.^{۱۷} کتاب چلبی در کشف الظنون (ج ۱، ستون ۳۸) تحت عنوان «اخلاق النبی» از دو کتاب نام برده است یکی از ابو بکر محمد بن عبدالله وراق (متوفی ۲۴۹) و دیگر از «ابن حبان البُستی». به احتمال قریب بیقین کتاب چلبی ابن حبان اصفهانی (یعنی همین ابوالشیخ) را که نامش در بعضی منابع بتصحیف ابن حبان (با بام موحده) ضبط شده با محمد بن حبان بُستی (متوفی ۳۵۴) خلط کرده است. ابن ابن حبان بستی که نیز از محدثان است اثری در اخلاق نبوی تألیف نکرده بوده است.^{۱۸}

کتاب اخلاق النبی ابوالشیخ را یکی از علمای قرن ششم بنام ابو بکر محمد بن الولید الطرطوشی (متوفی ۵۲۰) تلخیص کرده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه فیض الله افندی ترکیه (ش ۱۳۰۸/۲) موجود است.^{۱۹}

و اما ترجمه فارسی اخلاق النبی که اینک برای نخستین بار چاپ می‌شود از آثار اواخر قرن هفتم هجری است، مترجم آن ابراهیم بن حسین بن علی فرّضی قادری (متوفی ۷۱۸) از فقها و وعاظ و متصوفه بوده است.^{۲۰} از شرح حال او اطلاع دقیقی نداریم. نسبت «فرضی» (منسوب به فریضه) دال بر شهرت اوست به تبحر در علم فرائض (مواریث) از فروع علم فقه. و نسبت «قادری» انتساب او را به طریقه قادریه می‌رساند.

از آثار او کتاب چلبی^{۲۱} منهاج المذکرین و معراج المحترّین را نام برده است و سپس با شک و شبهه تاریخ انجام تألیف آن را سال ۸۸۰ نوشته است. ولی یقیناً این تاریخ خطاست و محتمل است تاریخ تحریر نسخه مورد استفاده کتاب چلبی بوده باشد. کتابی دیگر بنام المهلکات به عربی از او باقی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه لیدن (به شماره ۲۶۶۰؛ شماره جدید: ۱۹۲۴) محفوظ است که در اخلاق و تصوف است.^{۲۲}

۱۶. رک: چاپ قاهره، ص ۳۱۰. ۱۷. هدیه العارفین، ۴۴۷/۱.

۱۸. برای شرح حال و آثار ابن حبان بستی رک: سزگین، ۱۹۱/۱.

۱۹. بروکلیمان، ذیل، ۸۲۹/۱؛ سزگین، ۲۰۱/۱.

۲۰. کشف الظنون، ۱۸۷۸/۲.

۲۱. بروکلیمان، ذیل، ۱۴۷/۲.

ترجمه کتاب اخلاق النبی ابوالشیخ را ابراهیم فرضی به خواهش دوستی انجام داده است و آن را هدایة الغیبی فی اخلاق النبی نامیده است. این کتاب که در هفت فصل کوتاه تبویب شده است در واقع تلخیص و ترجمه‌ای است از اخلاق النبی. مترجم در ترجمه خود اسانید روایات را حذف کرده است. از روایات مکرر در یک موضوع فقط یکی را برگزیده است. قسمتهایی از متن را نیز حذف کرده و در ترجمه نیاورده است. کار دیگر مترجم، چنانکه خود در دیباچه ذکر کرده، تبویب موضوعی مطالب و در کنار هم نهادن روایات متناسب بوده است. بدین گونه این ترجمه علاوه بر اینکه تلخیص و گزیده‌ای است از اصل عربی، ترتیب آن هم با متن عربی بکلی متفاوت است. در این تلخیص و گزینش احياناً خلطهایی پیدا شده است، مثلاً دوروایت منقول ازدو (یا چند) راوی مختلف را به یک راوی نسبت دادن.^{۲۳} در متن برخی فقرات عربی منقول در ترجمه نیز تفاوتهایی با متن چاپی اخلاق النبی هست که از مقوله اختلافات نسخ شمرده می‌شود.

در تصحیح ترجمه اخلاق النبی نسخه خطی محفوظ در کتابخانه حسین چلبی بورسه^{۲۴} (به شماره ۱۱۸۴ مکتوب از قرن هشتم) را اساس قرار دادیم. این نسخه را که تنها نسخه خطی شناخته شده از این اثر است با متن عربی اخلاق النبی مقایسه کردیم و تفاوتها را در حواشی آوردیم. چون ترتیب و تنظیم مطالب ترجمه با متن اصلی بکلی متفاوت است صفحات متن عربی اخلاق النبی را (بر اساس چاپ قاهره ۱۹۵۹؛ به صورت اختصاری «اخلاق») در حواشی ذکر کردیم، مگر در چند جای که مطالب مذکور در ترجمه در متن عربی یافت نشد. در مواردی که ترجمه و متن عربی متفاوت بود متن اصلی را نیز در حاشیه آوردیم.

پرتال جامع علوم انسانی

۲۳. مانند دوروایت آغاز فصل دوم که راوی قسمت اول زیدبن ثابت است و راوی قسمت دوم («گفت: نعم کان طویل الصمت...») جابر بن سمره است (قس: اخلاق، ص ۱۸). و نیز در روایت اول فصل سوم که تا عبارت «... بر دوزانو نشستی پی تکیه» راوی ابی بن کعب است. و «از پیش خود خوردی» راوی عایشه است و «بقول و نثرید... دوست داشتی» مأخوذ است از چندین روایت مختلف (قس: اخلاق، ص ۲۰۶-۲۱۹).

۲۴. فهرست میکروفیلمها، ۴۲۰/۱.

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش مر خدای را که دارنده آسمانست و داننده راز نهانست و آفریننده زمین و زمانست و پیداکننده مکین و مکانست و بردارنده اصحاب عرفانست و فروهنده ارباب طغیان است. و درود بر مصطفی، که رسول رحمان است و بهترین خلقان است و گزیده ترین جمله انسان است و مبعوث به کافه انس و جان است، و بر خویشان و یاران او که فاضلترین خویشان و یاران است.

اما بعد. بدان که رسول علیه السلام امان اهل ایمان است و کاملترین خلق دو جهان است و حسن اخلاق او بر صدق او نشان است و تخلق به اخلاق کریم او سعادت جاودان است و اقتدا به افعال و احوال او ماده نجات و امان است.

و عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان - رحمه الله علیه - مجامع اخلاق وی را به تازی جمع کرده بود که فایده آن مقصور بود به جماعتی و محصور آن طایفه. و دوستی که منزلت او نزد من همچو منزلت جان نزد تن [است] درخواست کرد که آن معبر باشد به عبارت زبان پارسی تا فایده آن عام باشد جمهور امت را و جمله ملت را. پس بنا بر آن ابراهیم بن الحسین الفرضی^۱، که احقر بندگان است و اصغر جنبنندگان واجب دید که اشارت آن بزرگ را اجابت کند و در امتثال حکم او مبادرت نماید که مطاوعت به حکم او از جمله مفترضاتست. پس به عون باری تعالی قصد آن مقصود کرد و جمله مقاصد آن در هفت فصل مسطور آورد و هدایة الغیبی فی اخلاق النبی نام اختیار کرد و اعتماد بر فضل الهی و لطف نامتناهی تقدیم داشت و هو حسبی و نعم الوکیل.

فصل اول: در بیان مجامع محاسن اخلاق او.

فصل دوم: در آداب و اخلاق او در خندیدن و سخن گفتن.

فصل سوم: در آداب و اخلاق او صلی الله علیه در طعام خوردن.

فصل چهارم: در بیان آداب و اخلاق او در جامه پوشیدن.

فصل پنجم: در بیان تواضع و حلم و عفو کردن او.

فصل ششم: در بیان سخاوت و شجاعت و سلاح او.

فصل هفتم: در بیان آداب و اخلاق او در معانی پراکنده از هر نوع.

اینست فهرست فصول کتاب. والله ملهم للصواب. و بدان که در میان کتاب ابو محمد عبدالله بن حیان رحمة الله علیه و در میان این مختصر مغایرت بر پنج وجه است: اول آنکه آن را به تازی ساخته بود، این به پارسی ساخته شد. دوم آنکه اخبار او مُسند بود، و اخبار این بی‌اسناد آمد. سوم آنکه اخبار آن مکرر بود، و اخبار این بی‌تکرار افتاد. چهارم آنکه آن مفصل نبود، این به فصول رسید. پنجم آنکه آنجا در میان اخبار مناسبت مراعی نبود، اینجا آن معنی مراعی رفت بفضل الله و منه.

فصل اول

در بیان مجامع محاسن اخلاقی او صلی الله علیه

بدان که حق تعالی چون ذات شریف رسول را به محاسن اخلاق محلی گرداند و به مکارم اوصاف مزین، خبر به عالمیان در داد بر سبیل ثنا و عطاء خود را به وی اضافت کرد و گفت: وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^۳.

و روایت است که رسول علیه السلام پیوسته بنالیدی و دعا کردی که حق تعالی وی را محاسن اخلاق ارزانی دارد و گفتی: اللَّهُمَّ حَبِّبْنِي لِمَحَسِّنِ الْأَخْلَاقِ وَ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِهَا.^۴ و حق تعالی دعای وی را مستجاب کرد و قرآن فرستاد. و آنچه محاسن اخلاق در قرآن به وی باز نمود، پس خلق رسول علیه السلام قرآن بود.

و روایت است از عایشه - رضی الله عنها - پرسیدند از خلق رسول، فقالت: خُلِقَهُ الْقُرْآن.^۵ گفت: خلق او قرآن بود. مثل قوله تعالی: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.^۶ و قوله تعالی: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبُغْيِ.^۷ و قوله: وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ.^۸ و امثال این ادبها در قرآن بسیار است.

و روایت است که رسول علیه السلام فرموده است که من مؤدب به قرآنم و هم به قرآن ادب میدهم شما را. و هم حدیث بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ^۹ اشارت است به این معنی. و روایت است

۳. القلم (۶۸): ۴. «عن عائشة قالت: ما كان احداً احسن خلقاً من رسول الله صلعم، ما دعاه احد من الصحابة ولا من

اهل بيته الا قال ليبيك، فلماذا قال تعالى: وانك لعلى خلق عظيم» (تفسیر فخر رازی ۳۰/۸۱).

۴. در جوامع قدیم یافت نشد، قسمت دوم آن در کنوزالحقایق مناوی، ۱/۴۸ آمده است.

۵. این روایت به دو صورت و دو روایت در اخلاق النبی، ۱۹، ۲۸ و به چهار روایت مختلف در ابن سعد ۱: ۲۰ وارد شده است، و نیز رك: ابن حنبل، ۶/۱۶۳.

۶. اعراف، ۱۹۹. ۷. نحل، ۹۰. ۸. لقمان، ۱۷.

۹. الموطأ، حسن الخلق، ۸: ابن حنبل، ۲/۳۸۱.

که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ وَيُبْغِضُ سَفْسَافَهَا**، یعنی حق تعالی دوست دارد مکارم اخلاق را و دشمن دارد رذایل آن را.

و روایت است از آنس رضی الله عنه که گفت: **مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ خُلُقًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**، یعنی ندیدم در هیچ کس خلقی خوبتر از خلق رسول علیه السلام که ده سال خدمت وی کردم هرگز نشنیدم که گفت چرا چنین کردی و چرا چنان نکردی.^{۱۰} اگر سخن آخرت می گفتیم موافقت ما کردی و اگر به حکایت دنیا شروع میکردیم موافقت ما کردی.^{۱۱}

و روایت است که از عایشه پرسیدند: **كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِي بَيْتِهِ؟** یعنی چون بود رسول علیه السلام در خانه خود؟ **فَقَالَتْ: كَانَ يَعْمَلُ كَعَمَلِ أَحَدِكُمْ فِي بَيْتِهِ يَحِيطُ ثَوْبَهُ وَيَخْصِفُ نَعْلَهُ^{۱۲}**، یعنی کارکردی همچون کار یکی از شما: جامه خود دوختی و بر نعلین خود پاره زد.

و هر که وی را خواندی از اصحاب و غیرهم **لَيْيَكُ** گفتی.^{۱۳} و اجابت دعوت کردی، اگر صاحب دعوت بنده بودی یا کنیزک تفاوت نکردی.^{۱۴} و از شدت حیا به کس راست نگاه نکردی.^{۱۵} و عطای هر کس قبول کردی الا نخوردی تا مکافات نکردی.^{۱۶}

و روایت است که رسول علیه السلام هرگز از مال صدقه چیزی نخوردی.^{۱۷} و پیوسته با درویشان طعام خوردی و ایشان را احترام کردی و اکرام اهل فضل هم کردی و عذر هر کس قبول کردی. و در آیام باری مزاح کردی و نگفتی الا حق.^{۱۸} و به قهقهه نخندیدی.^{۱۹} و هر چه

مشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۰. اخلاق، ۳۷، و نیز ص ۲۶، ۳۵، ۳۶.

۱۱. این قسمت دنباله روایت انس که به چند صورت هم نقل شده است (رك: ح ۱۳) نیست بلکه روایتی است از زیدبن ثابت که گفت: «كنا مع رسول الله صلعم فاذا ذكرنا الدنيا ذكرها معنا واذا ذكرنا الآخرة ذكرها معنا واذا ذكرنا الطعام ذكره معنا» (اخلاق، ۱۷، ۲۹؛ با اختلاف در این سعد ۱: ۲/۹۰).

۱۲. اخلاق، ۲۰، ۶۱، ۶۳؛ ابن سعد، ۱: ۲/۹۱؛ ابن حنبل، ۶/۱۰۶.

۱۳. عن عائشة (رض) قالت: ما كان احد احسن خلقاً من رسول الله (صلعم) ما دعاه احد من اصحابه ولا من اهل بيته الا قال: لبيك (اخلاق، ۱۷).

۱۴. ابن سعد، ۱: ۲/۹۴؛ اخلاق/۲۵۵؛ ابن ماجه، زهد، ۳۱۸.

۱۵. اخلاق، ۴۱-۴۲ حدیثی که درباره حیا به چند روایت نقل شده این است که: «كان رسول الله صلعم اشد حياء من العنبر في خدرها» که بخاری (ادب، ۷۲) و مسلم (فضایل، ۶۷) هم آن را روایت کرده است.

۱۶. كان رسول الله (صلعم) يقبل الهدية ويتيب عليها (اخلاق/۲۵۲)، كان رسول الله (صلعم) من اجزه الناس بيد (ايضا).

۱۷. كان رسول الله (صلعم) لا يقبل الصدقة ويقبل الهدية (اخلاق، ۲۵۳).

۱۸. قالت عائشة. سبحان الله! ألم تسمع رسول الله (صلعم) يقول: اني لأمزح ولا أقول الا حقا (اخلاق، ۸۹) «قالوا: يا رسول الله: انك تداعبنا. قال: اني لا أقول الا حقا» (ترمذی، ۵۷؛ ابن حنبل، ۲/۳۴۰).

۱۹. رك: ح ۳۹.

خوردی و پوشیدی بندگان را از آن خورانی و پوشانیدی. و هرگز از کار خدا فارغ نبودی. و از هیچ مملکتی نترسیدی برای مُلکش. و هیچ فقیر را حقیر نداشتی برای فقرش. و روایت است که رسول (ص) سوی بساتین اصحاب خود بیرون رفتی و کسی را دشنام ندادی الا که وی را بنواختی به کفارت دادن. و هیچ عیب طعام نکردی^{۲۰} و هیچ عیب جامه نکردی. و هر صاحب حاجتی که رسیدی از بنده و کنیزک بخدمتش با ایشان برفتی و اسعاف حاجت ایشان کردی. و هر که را دیدی در سلام دادن سبق کردی و در مصافحه همچنان.

و روایت است که او را در میان اصحاب جای معین نبود و هر جا که رسیدی نشست^{۲۱} و غالب اوقات در مقابله قبله نشست و اصحاب خود را پیوسته به لقب خواندی. و در مجلس وی آوازه بلند بر نیامدی و همسایگان را گرمی داشتی و مهمان را همچنان، مُسْلِماً کَانَ أَوْ کَافِراً. و پیران مسلمانان را حرمت کردی.

و روایت است که وی پیوسته دور بود از مجالس بازی و سرود و طبل و دروغ و غیبت و بخل و حسد و کبر و فخر و احتیال و مکر و فریب و ظلم.

و روایت است که رسول علیه السلام دائماً ذاکر بودی و لاعن نبودی. و صلوة جمعه را دراز کردی و خطبه را کوتاه کردی. و او را عار و ننگ نیامدی که به گزاردن حاجات بیوه زنان و مسکینان برفتی^{۲۲}.

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفت چاره نبود که از رسول علیه السلام چیزی خواستندی که او لا گفتی^{۲۳}.

زهی قادری که جمیع محاسن اوصاف و مکارم اخلاق را جمع کرد در کسی که امی بود، نه کتابت دانستی و نه قراءت، در بلاد جهل و قفار نادانی بی مادر و پدر برآمد و اخلاق جمهور انبیاء در او جمع آمده و انبیا اولین و آخرین از او حاصل شده و آنچه در او بود نجات دنیا و آخرت از آن پیدا گشته، و مَا ذَلِكَ إِلَّا حُجَّةٌ قَاطِعَةٌ عَلَىٰ صِدْقِ نُبُوَّتِهِ وَ اثْبَاتِ رِسَالَتِهِ.

۲۰. اخلاق، ۲۰۵: ۲۰۵؛ بخاری، اطعمه، ۲۶؛ ابن حنبل، ۴۲۷/۲.

۲۱. کان رسول الله (صلعم)... لایوطن الاماکن و ینهی عن ایطانها و اذا جلس الی قوم جلس حیث ینتهی به المجلس و یأمر بذلک و یعطی کل جلساته بنصیبه (اخلاق، ۲۳).

۲۲. اخلاق، ۳۴-۳۵.

۲۳. اخلاق، ۵۲-۵۳.

فصل دوم

در بیان آداب و اخلاق او در خندیدن و سخن گفتن

بدان که از زید بن ثابت رضی الله عنه پرسیدند و گفتند: أَخَيْرُنَا عَنْ اخْلَاقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. یعنی خبر کن تو ما را از محاسن اخلاق رسول (ص). گفت: از کدام خلق او خیر کنم گفتند از آنچه دیدی از وی. گفت: نَعَمْ، كَانَ طَوِيلَ الصُّمْتِ وَ كَانَ اصْحَابُهُ يَتَنَاشِدُونَ الشَّعْرَ وَ يَذْكُرُونَ اَشْيَاءَ مِنْ اَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ يَضْحَكُونَ فَتَبَسُّمٌ مَعَهُمْ اِذَا ضَحَكُوا. یعنی پیوسته خاموش بودی و در وقت حاجت سخن گفتی و اصحابش به حضور وی شعر خواندندی و از امور جاهلیت چیزی گفتندی و وی آن را بشنیدی و ایشان خندیدندی و وی تبسم کردی و خنده وی تبسم بود.^{۲۴}

و روایت است که رسول علیه السلام هرگز به قهقهه نخندیدی. و وی علیه السلام پیوسته متبسم بودی در میان اصحاب.^{۲۵} و خنده اصحاب نیز به حضور وی تبسم بودی و هرگز به آواز نخندیدی برای نگاهداشت حرمت وی.

و روایت است که از ابن عباس پرسیدند رضی الله عنها که اَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَمْزُحُ؟ فقال: بلى، كَانَ يَمْزُحُ. گفتند: رسول علیه السلام هیچ مزاح کرده است؟ گفت: بلى کرده است.^{۲۶} و از آن جمله یکی آن است که روزی رسول علیه السلام به حجره عایشه - رضی الله عنها - درآمد و پیرزنی دید نزد عایشه نشسته، گفت: این کیست؟ گفت از خالات من. رسول علیه السلام گفت: اِنَّ الْعَجُوزَ لَا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ. یعنی پیرزن به بهشت در نخواهد شد. این سخن بس دشخوار آمد بر پیرزن. فَتَبَسَّمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَقَرَأَ: اِنَّا اَنْشَانَاهُنَّ اَنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ اَبْكَارًا^{۲۷}، یعنی ما زنان بهشت را به بهشت نوجوان کرده در آریم، و در حالت پیری در نیاریم بلکه جمله بکر گشته در آیند.^{۲۸}

و روایت است از حسن بن علی - رضی الله عنها - که گفت: پرسیدم از خال من که هند نام بود گفتم: كَيْفَ كَانَ مَنْطِقُهُ؟ فقال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - مُتَوَاصِلَ الْاِحْزَانِ دَائِمِ الْفِكْرِ لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ وَ لَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ يَفْتَتِحُ [الْكَلَامَ] وَ يَخْتَمُهُ بِشِدَاقِهِ وَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامِ فَصْلِ يَحْفَظُهُ مِنْ سَمْعِهِ. یعنی: پیوسته غمگین نشستی و متفکر نشستی و نبودى او را هیچگونه راحتی و نگفتی الا به وقت حاجتی و چون گفتی به پری دهانش گفتی و چنان گفتی که هر که شنیدی

۲۴. اخلاق، ۱۸؛ ورك: ترمذی ۲/۲۸۷.

۲۵. اخلاق، ۹۲. ۲۶. اخلاق، ۸۹. ۲۷. واقعه، ۳۶. ۲۸. اخلاق، ۹۰.

یادداشتی از غایت وضوح و بیان.^{۲۹}

و روایت است از ابوالدرداء رضی الله عنه گفت: کان رسول اللہ صلی الله علیه و سلم اذا حدّث الحدیث تبسم فی حدیثه: یعنی: چون سخن گفتی با تبسم گفتی.^{۳۱}

و روایت است از رافع^{۳۲} رضی الله عنه گفت: کان رسول الله - صلی الله علیه و سلم - اذا اجتمع الیه اصحابه فاراد ان ینهض، قال: سبحانک اللهم و بحمدک، أشهد أن لا اله الا انت وحدک لا شریک لک^{۳۳} استغفرک و اتوب الیک و اشهد أن محمداً عبداً و رسولک.^{۳۴} یعنی: اصحاب رسول علیه السلام بر رسول چو جمع آمدندی و بنشستندی و رسول علیه السلام چون خواستی که برخاستی این کلمه را که گفتیم بگفتی و آنکه برخاستی. صلی الله علیه و سلم.^{۳۵}

فصل سوم

در آداب و اخلاق او در طعام خوردن

بدان که رسول علیه السلام هر چه یافتی خوردی و هیچ طعام را عیب نکردی. اگر خوش آمدی بخوردی و الا ترک کردی.^{۳۶}

و روایت است از ابی بن کعب رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه در حالت طعام خوردن بر دوزانو نشستی بی تکیه.^{۳۷} و از پیش خود خوردی.^{۳۸} و بقول و ثرید و حلوا دوست داشتی.^{۳۹}

و روایت است از کعب بن مالک رضی الله عنه گفت: کان النبی صلی الله علیه و سلم يأکل بثلاثة اصابعه فلا یسح یده حتی یلعقها. یعنی: رسول علیه السلام چون طعام خوردی به سه انگشت خوردی و انگشتانش را پاک نکردی تا نلیسیدی.^{۴۰}

و روایت است از رسول علیه السلام که وی دوست داشتی که بر طعام دست بسیار بود. و کدورا دوست داشتی و بخوردی.^{۴۱} و خر بزه و انگور را هر دو بهم بخوردی و خیار و رطب بهم

۲۹. اخلاق، ۹۶. ۳۰. اخلاق: اذا حدث بحديث ۳۱. اخلاق، ۹۷.

۳۲. مقصود رافع بن خدیج بن رافع اوسی حارثی است متوفی ۷۴ در مدینه که در غزوات احد و خندق شرکت داشت (اسدالغابة ۲/۱۹۰).

۳۳. اخلاق: - وحدک لا شریک لک. ۳۴. اخلاق: - و اشهد ان محمداً عبداً و رسولک.

۳۵. اخلاق، ۱۰۱. ۳۶. اخلاق، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶.

۳۷. ان النبی (صلعم) کان یجئو علی رکتیه و کان لا یتکیم (اخلاق، ۲۰۶).

۳۸. حدیثی دیگر بروایت از عائشه: کان رسول الله (صلعم) اذا اکل الطعام اکل مما یلیه (اخلاق، ۲۰۶).

۳۹. مأخوذ است از چند حدیث مختلف. درباره بقول: اخلاق، ۲۰۶؛ درباره ثرید: اخلاق، ۲۰۹؛ درباره حلوا: اخلاق، ۲۱۹.

۴۰. اخلاق، ۲۱۰. ۴۱. اخلاق، ۲۲۹-۲۳۱.

بخوردی و شیر و رطب بهم بخوردی^{۴۲} و گوشت را دوست داشتی^{۴۳}.
 و روایت است که رسول علیه السلام پیاز و سیر و گندنا دوست نداشتی و نخوردی، بلکه
 سیر بر وی حرام بودی و امت را نیز شب و روز آدینه نهی کرده است از سیر خوردن.
 و روایت است که پیش از طعام دست بشستی و پس از طعام دست و دهن بشستی^{۴۴}. و چون
 آب خوردی سه نفس خوردی به سه دفعه، و بودی که به یک نفس خوردی^{۴۵}. و نشسته خوردی
 و بودی که ایستاده نیز خوردی^{۴۶}. و در اول بسم الله گفتی و در آخر الحمد لله^{۴۷}.

فصل چهارم

در آداب و اخلاق او در جامه پوشیدن

بدان که رسول علیه السلام چون جامه نو پوشیدی کهنه را به صدقه دادی و این دعا را
 بخواندی: اللهم لك الحمد كما كسوتني هذا اسألك من خيره وخير ما صنع له واعوذ بك من شره
 وشر ما صنع له^{۴۸}. و پیراهن را دوست تر داشتی از دیگر جامه ها^{۴۹}. و از الوان سبز را دوست
 داشتی، اما در اغلب اوقات سفید پوشیدی. و جامه های وی جمله مایل به کوتاهی بودی^{۵۰}.
 و روایت است که رسول را علیه السلام جامه ای بود مخصوص برای جمعه. و چون خواستی
 که جامه پوشد از سوی راست پوشیدی و از سوی چپ برکشیدی و از برد یابی پوشیدی. و
 جامه نو را به روز جمعه پوشیدی^{۵۱}.
 و روایت است از رسول علیه السلام که خطبه خواند و بر سر او دستار سیاه بود و روز فتح
 مکه به آن دستار به مکه درآمد و عذبه آویخته بود^{۵۲}.
 و روایت است که رسول علیه السلام کلاه سفید پوشیدی و در سفر کلاه دوگوشی پوشیدی و
 در حضر کلاه چابک پوشیدی^{۵۳}.
 و روایت است که رسول علیه السلام هر چه پوشیدی از کتان و پنبه و صوف پوشیدی و غیر
 آن نه پوشیدی قطعاً^{۵۴}.

۴۲. احادیث درباره اکل خیار و رطب: اخلاق/ ۲۳۲، ۲۳۴. درباره اکل خر بزه و انگور حدیثی نیست آنچه در اخلاق/
 ۲۳۲-۲۳۴ آمده است درباره خر بزه (به دو لفظ خر بزه و بطیخ) و رطب است.
 ۴۳. اخلاق، ۲۱۶-۲۱۸. ۴۴. اخلاق، ۲۳۵. ۴۵. اخلاق، ۲۴۰-۲۴۱.
 ۴۶. اخلاق، ۲۴۴. ۴۷. اخلاق، ۲۳۸. ۴۸. اخلاق، ۱۰۸. و نیز ۱۱۰.
 ۴۹. اخلاق، ۱۰۶. ۵۰. مستنبط از چند حدیث: اخلاق، ۱۰۷، ۱۱۴. ۵۱. اخلاق، ۱۱۰.
 ۵۲. اخلاق، ۱۲۳. ۵۳. اخلاق، ۱۲۵. ۵۴. مستنبط از چند حدیث: اخلاق، ۱۲۷-۱۲۹.

فصل پنجم

در بیان تواضع او و حلم و عفو کردن او

بدان که رسول علیه السلام متواضع ترین همه مردم بود تا حدی که روایت آمده است از وهب خزاعی^{۵۵} رضی الله عنه که گفت: دیدم رسول را علیه السلام که بر خر نشسته بود پی زین، بجای زین گلیم پاره‌ای کرده بود و معاذ بن جبل را خواند ردیف خود کرد.^{۵۶}

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفت نزد صحابی رضوان الله علیهم محبوب تر از رسول علیه السلام کس نبود. مع هذا چون رسول علیه السلام بر ایشان شدی برنخواستندی زیرا می دانستندی که او بر خاستن را دوست نداشتی.^{۵۷}

و روایت است از انس رضی الله عنه که رسول علیه السلام میگذشت جماعتی کودکان دید سلام داد بدیشان.^{۵۸} و اگر زنان را دیدی هم سلام دادی بدیشان.^{۵۹}

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفت: ندیدم کسی مشفق تر از رسول علیه السلام در حق عیال، تاحدی [که] پسرش ابراهیم را به دایه داده بود و وی شیر خواره بود و مقام دایه دور بود از مقام رسول علیه السلام. هر روز به ابراهیم آمدی بدیدی و بوسیدی و بوییدی.^{۶۰}

و روایت است از ابی ذر رضی الله عنه که گفت: رسول علیه السلام چون در میان اصحاب شدی زیر همه نشست، اگر غریبی رسیدی ندانستی که رسول علیه السلام کدام است.^{۶۱} و روایت است که رسول علیه السلام به پرسیدن رنجور رقی و تشییع جناز کردی و زیارت قبور کردی.

و روایت است از عایشه رضی الله عنها که گفت: رسول علیه السلام هرگز بنده‌ای را از بندگان خود نزد و هرگز زنی را از زنان خود نزد و هیچکس را نزدی و دشنام ندادی مگر بیرون شرعش چیزی دیدی.

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفتند چهار دندان مبارک رسول بشکستند روز اُحد و سر مبارکش خون آلود کردند و خون بر جبینش روان رقی وی همین گفתי اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون یعنی بار خدایا قوم مرا راه راست نما که ایشان نمی دانند.^{۶۲}

و روایت است از ابوهریره و ابوسعید الخدری رضی الله عنهما که گفتند در نماز بامداد بودیم با رسول علیه السلام، در نماز آواز گریه به گوش مبارک وی رسید نماز را تحفیف کرد تا ما در

۵۵. کذا فی الاصل. راوی نصرین وهب خزاعی است نه وهب خزاعی (رک: اسد الغابة).

۵۶. اخلاق، ۶۱-۶۲. ۵۷. اخلاق، ۶۳. ۵۸. اخلاق، ۶۴. ۵۹. اخلاق، ۶۵.

۶۰. اخلاق، ۶۵. ۶۱. اخلاق، ۶۶. ۶۲. اخلاق، ۷۳.

كودك، بی تشویش باشد.^{۶۳}

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفت: چون از صحابی یکی را ندیدی بجستی، پس از سه روز اگر غائب شده است دعا کردی به او و اگر حاضر شده است به زیارت او رفتی و اگر رنجور است به عیادت وی رفتی.^{۶۴}

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفت: رسول علیه السلام در مسجد نشسته بود اعرابی درآمد و در مسجد بول کرد. صحابی از هر جایی قصد او کردند. رسول علیه السلام فرمود تا نزنند پس آن اعرابی را نزد خود خواند و گفت یا فلان این مسجد است اینچنین پلیدیها را نشاید این را برای ذکر و نماز بنیاد کرده اند. آنگاه آب خواست و آن موضع را پاک بست.^{۶۵}

و روایت است که رسول علیه السلام در بعض غزوات بود مردی از کافران شمشیر در دست رسول را خلوت یافت، گفت کیست که ترا از من باز دارد، رسول گفت علیه السلام: الله تعالی. چون رسول این بگفت شمشیر از دست کافر فرو افتاد. در حال شمشیر را رسول برداشت و گفت: کیست که ترا از دست من باز دارد، کافر زینهار خواست. رسول گفت: قل أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. گفت: این کلمه را نمیگویم الا عهد میکنم که ترا و قوم ترا از من ضرری نرسد. رسول علیه السلام خلاص داد.

و روایت مشهور است که زن یهودیه آن بزغاله زهر آلود نزد رسول آورد و بخوراند. چون رسول علیه السلام دریافت، گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: خواستم که ترا بکشم. رسول گفت: اگر حق تعالی کشتن مرا نخواهد تو چون خواهی کشت. چیزی دیگر نگفت علیه الصلوة و السلام.

فصل ششم

در بیان سخاوت و شجاعت و سلاح او

بدان که رسول علیه السلام جوانمردترین مردمان بود و اگر مثلاً صد هزار دینار آوردندی در چاشتی تا وقت نماز دیگر چیزی نمانده بودی.

و روایت است از هارون بن زیاد^{۶۶} گفت: هفتاد هزار درم نقره آوردند پیش رسول علیه السلام. از جای خود برخواست تا آنرا قسمت نکرد.^{۶۷}

۶۳. اخلاق، ۷۴، ۷۵. ۶۴. اخلاق، ۷۵.

۶۵. اخلاق، ۷۱، ۸۱. ۶۶. اخلاق: هارون بن ریاب. ۶۷. اخلاق، ۵۳.

و روایت است از علی رضی الله عنه که گفت: چون حرب سخت شدی به دشمن از رسول علیه السلام نزدیکتر کس نرفتی.^{۶۸}

و روایت است از برآ رضی الله عنه که گفت از رسول علیه السلام خاموش تر نبود.

و روایت است که رسول را علیه السلام کمان بود و روز جمعه در سفر بر کمان تکیه کردی و خطبه خواندی^{۶۹} و نام کمان کتوم بود. و شمشیر داشت که نامش ذوالفقار بود.^{۷۰} و زره داشت که نامش ذات الفضول^{۷۱} بود. و اسب داشت که نامش مرتجز^{۷۲} بود. و استر داشت که نامش دُلْدُل^{۷۳} بود. و خر داشت که نامش یعفرور^{۷۴} بود. و شتر داشت که نامش قصوا^{۷۵} بود و عَلم بزرگ داشت سیاه که نامش عقاب بود. و علم کوچک داشت سپید که نامش لوا بود و بر او نبشته لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ^{۷۶}. و خیمه‌ای داشت از ادمیم که چهل کس درو نشستندی که نامش طراف بود.^{۷۷}

فصل هفتم

در بیان آداب و اخلاق او در معانی پراکنده از هر نوع

بدان که اتباع به رسول صلی الله علیه و آله مفتاح سعادت است و مصباح قلوب. و درجات در آخرت حاصل نگردد الا به اتباع رسول در جمیع افعال و احوال.

و روایت است از رسول علیه السلام که وی نخفتی تا سوره الم تنزیل السجده و تبارک نخواندی. و چون پهلوی مبارک بر زمین نهادی گفتی: اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلَمْتُ نَفْسِي وَ إِلَيْكَ وَجْهِي وَ إِلَيْكَ فَوْضْتُ أَمْرِي أَمْنْتُ بِكِتَابِكَ الْمُنْزَلِ وَ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ. و چون بیدار شدی گفتی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ.

و روایت است که رسول علیه السلام پیش از خفتن دو چشم خود را سُرمه کردی. سه بار به چشم راست و دوبار به چشم چپ.^{۷۸}

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفت: چون رسول علیه السلام خواستی که بخفتی مسواک و شانه و آب وضو حاضر کردی پس بخفتی.^{۷۹}

و روایت است از عایشه رضی الله عنها که گفت چون رسول علیه السلام عزم سفر کردی

۶۸. اخلاق، ۵۸. ۶۹. اخلاق، ۱۴۶. ۷۰. اخلاق، ۱۴۷. ۷۱. اخلاق، ۱۵۰.
 ۷۲. اخلاق، ۱۵۰، ۱۵۹. ۷۳. اخلاق، ۱۵۰. ۷۴. اخلاق، ۱۵۰، ۱۶۲-۱۶۳: عَفِير.
 ۷۵. اخلاق، ۱۵۰، ۱۶۳-۱۶۴. ۷۶. اخلاق، ۱۵۱-۱۵۴. نام عقاب در متن عربی نیست.
 ۷۷. اخلاق، ۱۵۷-۱۵۸. نام خیمه در متن عربی نیست. ۷۸. اخلاق، ۱۸۲. ۷۹. اخلاق، ۱۸۲-۱۸۴.

روغن و شانه و آینه و مقراض و سرمه‌دان و مسواک پیوسته با خود بردی.^{۸۰}
 و روایت است از عایشه رضی الله عنها که گفت رسول علیه السلام در اول شب بخفتی و در
 آخر شب بیدار بودی.^{۸۱}

و روایت است از ابن عباس رضی الله عنها که گفت شبی به مهمان رفتم به حجره میمونه
 خاتون رسول علیه السلام. و وی خاله من بود و رسول علیه السلام آنجا بود. در اول شب
 بخفت نیم شب برخاست و وضو ساخت. من نیز برخاستم وضو ساختم در پهلوی وی ایستادم.
 مرا از گوش بگرفت و بوسه داد. پس دو رکعت نماز کرد پس دوی دیگر پس دوی دیگر رکعت
 نماز گزارد. پس وتر گزارد. پس بخفت تا صبح. پس بامداد وضو کرد و دو رکعت سنت فجر کرد
 و به مسجد رفت.^{۸۲}

و روایت است از عایشه رضی الله عنها گفت: چون رسول علیه السلام شب به عبادت
 برخاستی مسواک گرفتی و وضو ساختی و نه رکعت نماز کردی با طول قیام همیشه. و هرگز شبی
 را تمام از اول تا آخر بیدار نشدی. و هرگز قرآن را در یک روز و در یک شب تمام ختم نکردی. و
 هرگز ماهی تمام روزه نگرفتی مگر ماه رمضان را.^{۸۳}

و روایت است که از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدند که کیف کانت قراءة النبی
 صلی الله علیه قال: کانت قرأته بالزمزم. یعنی چون خواندی رسول علیه السلام قرآن را؟ گفت با
 زمزمه خواندی که آواز مبارکش بیرون رفتی.^{۸۴}

و روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه گفت: چون رسول علیه السلام به حاجتی یا
 به کاری برفتی روان با سرعت رفتی و گفتی نرم رفتن عادت متکبران است.

و روایت است از جابر رضی الله عنه گفت: چون رسول علیه السلام با اصحاب رفتی
 اصحاب را پیش داشتی و خود تابع ایشان شدی و برفتی. و پس پشت را به ملانکه گذاشتی.
 و روایت است از حسن بن علی رضی الله عنها گفت: پرسیدم از خال خود هند از رفتن
 رسول علیه السلام که چون رفتی گفت چنان رفتی که هر که بدیدی گفتی نه عاجز است و نه
 کاهل و نظرش غالب بر زمین بودی در حالت رفتن.

و روایت است از انس بن مالک رضی الله عنها گفت: ما می دانستیم رسول را علیه السلام
 پیش از دیدن و پیش از رسیدن او، از خوشی بوی او.

و روایت است از انس رضی الله عنه گفت: از رسول علیه السلام شنیدم گفت از دنیا مرادو
 چیز خوش آمد یکی بوی خوش و دوم زن.^{۸۵}

۸۰. اخلاق، ۱۸۴. ۸۱. اخلاق، ۱۹۲. ۸۲. اخلاق، ۱۹۱.
 ۸۳. اخلاق، ۱۹۳. ۸۴. اخلاق، ۱۹۶. ۸۵. اخلاق، ۲۴۷.

و روایت است که رسول علیه السلام در جمیع عمر خود سنگی بر سنگی نهاد و چوبی بر چوبی نکرد. و گفت: مالی والدنیا انما مثلی و مثل الدنیا الحدیث.^{۸۶}

و روایت است از ابوهریره رضی الله عنه گفت چون رسول علیه السلام عطسه دادی آستین بر روی کردی و ببوشانیدی به آن. و روی مبارکش سرخ گشتی و آوازش را با نرمی بر آوردی. و من اخلاقه أخذ العصا. و روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: التوکل علی العصا من خلق الانبیاء و کان له عصاً یتوکل علیها.^{۸۷} یعنی تکیه کردن بر عصا از اخلاق انبیاء است و رسول علیه السلام هم تکیه کردی بر عصا.

و روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول علیه السلام دوست داشتی نام نیکو را.^{۸۸} و اگر کسی بیامدی نزد او که او را نام نیکو نبود آن نام را بدل کردی بنام نیکو.^{۸۹} و از نام فال گرفتی. و گفتی: یا اصحابی اذا بعثتم رسولاً فابعثوا حسن الوجه حسن الاسم.^{۹۰} یعنی چون بفرستید مر رسولی کسی فرستید که او را نام نیکو باشد و روی نیکو باشد.

و روایت است از انس رضی الله عنه که گفت: رسول علیه السلام چون خواستی که جامه نو پوشیدی نهوشیدی مگر روز آدینه.^{۹۱}

و روایت است از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که گفت: رسول علیه السلام چون خواستی که ناخن بریدی یا از بروت سندی روز آدینه پیش از نماز بریدی.^{۹۲}

و روایت است جابر رضی الله عنه که گفت: رسول علیه السلام چون نماز صبح گزاردی بر نخاستی تا آفتاب طلوع نکردی.

و روایت است از اسما بنت یزید که گفت: رسول علیه السلام از دنیا بیرون شد و از وی درهمی یا دیناری باز نماند مگر زره ماند که آن نیز نزد یهودی به گرو بود.^{۹۳} و رسول علیه السلام از دنیا بیرون شد که دوروز پیاپی به نان جوین سیر نشد.^{۹۴} و گفتی مرا وحی بر آن آمد که من از عابدان و ساجدان باشم، برای آن نیامد که من از جماعان و تاجران باشم. کہا قال صلی الله علیه و سلم ما اوحی الی ان اجمع المال و اکون من التاجرین و لکن اوحی الی ان سیح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین.

ففسأل الله تعالی ان یوفقنا للاقتداء به فی الاخلاق و الاقوال بمنه وجوده و الحمد لله الذی وفق الفراغ عن انجازه، من کتاب جعفر بن حیان.

۸۶. متن کامل حدیث این است: انما مثل و مثل الدنیا کمثل راكب قال ای: نام ساعة القبوله [فی ظل شجرة فی يوم حار ثم راح و ترکها (اخلاق، ۲۹۵)].

۸۷. اخلاق، ۲۵۹. ۸۸. اخلاق، ۲۶۸. ۸۹. اخلاق، ۲۷۳. ۹۰. اخلاق، ۲۷۴.
 ۹۱. اخلاق، ۲۷۶. ۹۲. اخلاق، ۲۷۷. ۹۳. اخلاق، ۲۸۴، ۳۰۱. ۹۴. اخلاق، ۲۸۶، ۲۹۹، ۲۹۸.